

آمد که بفرق کردن آن حیات در آنچه می بماند اول
برای آن عطا فرموده است **راعی** هر جان مجرب و منبذ
نادر جام بر عرش ریزد جان در کسرت است امید
او زود تن بسته که بگشاید بر خیزد **و قال** قدس سر
و نه طهرانی فی حافظه کرمانه عیسی قدس فی افکاره
طرحه طرحا پنداخته او را از اب چهارم الفی مالمکذول
من انطلق **و کما** ابو عبیده عن زویة کل کانت علیه از
طل جانک و بوارت اشتی ای مرض منو عیسی اشقی مرضی
صوت ای اشرف الهم المرض و کذا که استم و رسم و همان
مثل خون و خون **سیکوی** که اگر بنیدار شد در سایه بود
که محبت است بکم آن ماده چهار را و حال آنکه برت به
افتاد بود هر اینمه معارف کند و سایه آن دوار
صفت ستم و خورری از آن چهار **راعی** کرمت مشرق
به بازار رود از زود بر نش اندوه خیزد از رود
در سایه دوار و هر کان مرز و ت چهار در کار آن

از آن چهار رود مر تو اند بود که مراد بکم جدا التی و ت
بچه و لغای کامله و عارفان چو باشد که شراب است فلتا
عصاره فو که علوم و خلاصه لغزت معارف آن ت در
بناط و وجود جسم و صورت و هیولانی اینان باشد چنان
جاط و احتمال بر کم نکو و منبع اعتبار از وصول بدین
یعنی برستند بجای جمابت و سایه عنایت عارفان اول
و کلام کامل که عیب و ارمید چهار را بیکدم شفا دهند
بلکه هزار مرده را بیک نفس جان بخشید چهار را که از ستم
جهالت و علت بطالت نزدیک آمده باشد که استعدا
ظری او مرزنده شدن بجات طیبه حجت ذاتی باطل
شود هر آینه چمن صحبت و برکت ملازمت آن صاحب و
آن ستم از وی نایل کرد و و از آن علت بخشای عاجز
راعی هر که بود ماده فروشی کاشی ره جویم بزم خلد
آتشش و در در مشر نار ثانی بازی خود را برسان
سایه دوارش و ناگاه شوق بروی سپهر بند هر یک